

بعضی از تاریخ نویسان پیش از اسلام، دربارهٔ ایران، بعمدیا خطا، مطالبی نادرست و ناروا نوشته‌اند که نمیتوان لغزشهای نابخشودنی آنان را ندیده‌انکاشت و از آن درگذشت. مجموع این لغزشها که داستانهای سنیدنی و خواندنیست، با اسناد و مدارك موثوق، جمع‌آوری شده و بمرور در ماهنامهٔ تحقیقی گوهر انتشار می‌یابد. مگر تاریخ نویسان آنها را دریابند و همان خطاها را پیوسته تکرار نکنند و تاریخ ایران پیش از اسلام را از حسد و زریها و کینه‌توزیها و ناروائیها پاکیزه و منزه سازند.

د.ك

لغزشهای (دیاگانف‌ها) مورخان روسی

در تاریخ ایران

(۲)

اینک بازگردیم بعجیب‌ترین قسمت کتاب آقای ا.م. دیاگانف که مشت نویسنده را بهتر از همهٔ قسمت‌ها باز میکند و آن عجیب‌ترین نظر مورخ دربارهٔ فتح ماد است بوسیلهٔ کوروش بزرگ :

نخست باید گفت آقای دیاگانف از میان همهٔ پیامبران جرجیس را برگزیده‌اند یعنی مورخ مورد اعتماد ایشان گنتریاس است که اکثر مورخین عهد قدیم و جدید مثل «آریان»، «استرابون»، «نلدکه» و «ادوار می‌یر» او را قصه گو و داستان سرا خوانده‌اند نه مورخ، و آثار کشف شده، و دیگر مورخان یونانی مثل کزنفون، هرودوت، پلوتارک نوشته‌های او را رد میکنند و

* آقای سبکتکین سالور از نویسندگان محقق معاصر.

استاد پیر نیادر حدود پنجاه ایراد بنوشته‌اند درباره تاریخ ماد گرفته که تمام منطقی است. وانگهی کتابهای کتزیاس در دست نیست و آنچه که هست نقل و قول هائی است از او در کتب دیگر مورخین. حال ببینیم مورخ معاصر از گفته‌های مورخ قدیم چه بهره‌ای گرفته است؟ نکته جالب اینست که آقای دیاکانف در چند جای کتاب، خود کتزیاس را مورخی دروغگو و نوشته‌هایش را بی پایه ذکر میکند ولی چون این قسمت نوشته آنمورخ با افکار و اندیشه‌های وی اندک هم آهنگی دارد آنرا قبول و ذکر میکند...

باری مورخ عالیقدر در صفحه ۵۰۹ کتاب تاریخ ماد تا ۵۲۱ مقداری حدس و گمان و اگر و اما و باجملات نامفهوم و درهم رديف کرده‌اند (نمیدانم تقصیر نویسنده است یا ترجمان) در این صفحات، از زرتشت و پدرش، از اسفندیار، از بردی و و... سخن بسیار رفته، ولی آنچه که بدست می‌آید بطور خلاصه این است:

(ارشتی و یگه) از تعالیم مغان بهره می‌گرفته و بزعم مورخ، مغان هم زرتشتی بوده‌اند. بنابراین تعالیم (ارشتی و یگه) با بزرگان و اشراف ماد اختلاف داشته است و با خانواده زرتشت که مغان گرد آنان جمع شده بودند وصلت میکند و دخترش را به اسپیتام میدهد «همین نام اسپیتام که با نام پدر زرتشت یکی است موجب و محرک تمام این حدسیات شده است» باری چون (ارشتی و یگه) با شاهان کوچک و امرای محلی اختلاف داشته‌بودین واحدی که مغان حامی آن بودند باعث میشده که امر او شاهان کوچک مضمحل شوند و قدرت در یک کس یعنی شخص (ارشتی و یگه) بعنوان شاه متمرکز شود، لذا بسوی مغان گرایش پیدا کرد و اسپیتام که داماد شاه هم بود به ولیعهدی انتخاب شد، یا در راه انتخاب شدن بود. مورخ مینویسد:

انتخاب اسپیتام بولیعهدی شدت مبارزه بین برده داران عادی و افراد جماعت‌ها را که طرفدار آستیاک بودند از یکطرف و بزرگان و اعیان کلان مخالف را (که هارپاک در ماد و کوروش در پارس در رأس ایشان بودند) از سوی دیگر بحدا اعلانرساند، اینکه در مدت سلطنت آستیاک جنگ بزرگی در گرفت و جانی فتح نشد و در نتیجه بزرگان و خدام لشکری غنیمت و درآمدی از این راه بدست نیاوردند، بیقین باعث تشدید سردی روابط شاه با این گروه شد.

دیاکانف قصه کشتن پسر هارپاک را بدستور ارشتی و یگه رد میکند (بعقیده مسا در اینجا مورخ روس حق دارد) و دلیل او این است که اگر ارشتی و یگه، پسر هارپاک را کشته بود هرگز او را در رأس سپاه ماد بجنگ کوروش نمیفرستاد (در اینجا هم حق با مورخ است ولی بهتر است این استدلال را بیاد داشته باشیم) و ادامه میدهد:

چون از نظر شاه هیچ رفتار بیرحمانه‌ای نسبت به هارپاک نشده بود و شغل و مقام «شاید موروثی» هارپاک که بزرگترین نماینده اعیان ماد و خویش پادشاه بود، ایجاب

میکرود که شغل مزبور را (یعنی فرماندهی سپاه ماد را علیه کوروش) شافل شود همچنین جای تعجب نیست که هارپاک کوروش پاری را بعنوان مدعی تاج و تخت ماد علم کرده باشد، زیرا کوروش فرزند ماندانا (صحیح آن ماندان است) دومین دختر آستیاگ و نواده تنی او بود و کمتر از (اسپیتام) که بعلت عقاید سیاسی در نظر بزرگان ماد نامطلوب بود، استحقاق سریر سلطنت را نداشت.

بعد مورخ میپردازد به خیانت هارپاک که با کوروش هم عقیده بود و جنگ و کشته شدن اسپیتام و ازدواج کوروش با خاله خود که زن اسپیتام بود و اضافه میکند:

آستیاگ پس از شکست بیدرتگ اسیر نشد بلکه نخست به اکباتان گریخت و در آنجا پنهان شد، کوروش پس از ورود به اکباتان امر کرد «آمی نید، دختر آستیاگ و شوهر او اسپیتام و پسرانش، اسپیتاک و مها برن را شکنجه کنند و پس از آن آستیاگ تسلیم شد تا نزدیکیان خویش را از شکنجه برهانند.

در صفحه دیگر آمده:

بگفته کتزیاس، کوروش با دختر آستیاگ که (آمی تیدا) نام داشت از دواج نمود ولی قبلاً شوهر اول او «اسپیتام» را که مدعی تاج و تخت ماد و رقیب وی بود اعدام کرد، منظور او این بود برای ادعای خویش یعنی حکومت «قانونی» بر امپراطوری آستیاگ دلایل متقن تهیه کند، ظاهراً در میان مادی‌ها و پارسیان، مانند مصریان رسم بود که پسر دختر یا داماد پادشاه پیشین قانوناً سلطنت میرسد.

اینست خلاصه نوشته مورخ، و باید متذکر شد، مورخ با وجود اینکه جایجا کتزیاس را دروغگو ذکر کرده، در این چند مورد که از او شاهد آورده هرگز سخن او را رد نکرده بلکه با بحث در اطراف گفته مورخ یونانی نشان داده بنوشته او اعتماد دارد. نتیجه گیری ها هم بر اساس گفته کتزیاس است.

باری ما میخواهیم با توجه به اسناد و مدارک و باتوجه به مناطق، بگفته های آقای دیاکانف پاسخ دهیم، خاصه با توجه بدم خرو سهایی که از جیب او پیدا است:

ایشان می نویسد ارشنتی و بگه واسپتام نماینده برده داران عادی و جماعت ها بودند که با بزرگان و اعیان کلان که رهبرشان در ماد هارپاک بود مخالفت داشتند...

قطعی است که آقای دیاکانف به ماتریالیسم تاریخی اعتقاد دارند، بنا بر این طرز تفکر، يك اجتماع در حال چوپانی برده داری نمیتواند باشد، برده داری متعلق بزمانی است که جامعه از زندگی چوپانی به زندگی کشاورزی روی مینهد، دلیل آنهم واضح است: چوپان احتیاجی برده ندارد و افراد خانواده کار برده را میکردند، برده دهان اضافی بود. اما در کشاورزی و صنعت ابتدائی برده مفید میشد زیرا علاوه بر مخارج خود تولید میکرد، دلیل دیگر برده داری این است که اقوام مستقر در منطقه ای در اثر پیش رفتهای نظامی و سیاسی وسیع صاحب اراضی

زیادی میشوند ، ذارعین در اراضی جدید مستقر میگرددند و افراد ملل مغلوب را بصورت برده بکار میکشند ، بعبارت دیگر ذارع بصورت سرباز سرزمین‌ها را فتح و ایجاد کوچ نشین میکند، و افراد کوچ نشین که از ملت فاتح هستند ، بیاری برده‌ها بزراعت پاکارهای دیگر میپردازند .

بینیم آیا وضع ماد چنین بود؟ بنا براسناد غیر قابل انکار، یعنی کتیبه‌های آسوری و بابلی و آثار بدست آمده از (اوراد تو) وجز آنها ، فاصله بین اولین شاه مساد و سقوط ماد فقط ۵۶ سال بود ، و بنا براسناد ذکر شده ، مادها مردمی گله‌دار و چوپان بودند و تیره‌های مادی که در سرزمین ماد مستقر شدند، به کشاورزی و گله داری دست زدند . وسعت ماد آنقدر نبود که اراضی اضافی برای ایجاد مزارع بزرگ و استفاده از برده داشته باشند . زمین‌ها در تصرف افراد تیره‌ها و قبایل مادی بود که رؤسای تیره‌ها و قبایل بر آنها حکومت میکردند . در حقیقت ذارع آزادیا چوپان آزاد وجود داشت نه برده ، درست مانند زمانی که فرانک‌ها در فرانسه، ژرمن‌ها در آلمان ، انگل و ساکسن‌ها در انگلستان مستقر شدند ۵۶ سال دوره حکومت ماد، که سال هائی از آن در جنگ گذشته بود اجازه نمیداد اقتصاد ماد بدان درجه برسد که مثلاً اقتصاد رم رسید. گذشته از این، نه در عصر مادها و نه در عصر هخامنشیان و بطور کلی در تمام دوران قبل از اسلام در ایران، برده داری بشکلی که در رم و یونان یا بعد در آمریکا دیدیم وجود نداشته و هیچ مورخی چنین نکته‌ای را نگفته است. خاصه که در دوران کوتاهی از ۸۰۰ قبل از میلاد تا ۵۵۰ (۵۶ سال آندوره سلطنت و قدرت مادها بود) و بقیه یعنی از ۸۰۰ تا ۶۰۶ که آغاز سلطنت ماد است ، مسادها قدرتی نداشتند و در جنگی پیروز نشده بودند که بتوانند برده‌دار شوند ، وانگهی بنا بر نوشته همین آقای دیاکانف، در مقدمه تاریخ ماد ، مادها چوپان و گله‌دار بودند و قبول رژیم برده‌داری در اقتصاد چوپانی، حداقل برای يك پيرو مکتب ماتریالیسم تاریخی، کفر محض است.

فرض کنیم این کفر واقع شده باشد، بنا بر همین ماتریالیسم تاریخی، آیا بزرگان و اعیان و کلان در رژیم برده‌داری بیشتر طرفدار این رژیم هستند یا افراد معمولی ؟ اصولاً مفهوم این جمله چیست ؟ : (مبارزه بین برده‌داران عادی و افراد جماعات‌ها که طرفدار آستیاگ بودند از یکطرف و بزرگان و اعیان کلان از طرف دیگر) آیا جز اینست که آستیاگ و دامادش اسپنم طرفدار برده‌داری بودند ؟ پس (بزرگان و اعیان و کلان) طرفدار چه بودند؟ آیا آنان هم برده‌دار بودند ؟ اگر بودند تضاد در چه بود ؟ شاید تضاد در این بود که آستیاگ میخواست بکمک برده‌داران عادی که معلوم نیست کدام قشر و طبقه از جامعه بودند، قدرت نجبا و اعیان را درهم بشکند آیا تئورسین‌های ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی این تئوری را قبول دارند. اگر قبول دارند بنده اعتراضی ندارم. مانده دارد